

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

س. رها

۰۳ سپتمبر ۲۰۱۳

.... و این ژولیده فکر، و خود فروخته های سیاسی ما

در کشوری که سنگ بنای اقتصاد و سیاستش بر مبنای معامله، زد و بند و بر حسب منافع آنی و شخصی افراد و گروه ها گذاشته شده باشد؛ وجدان واقعاً آگاه و بیدار می خواهد تا فرهنگ و ادبیات آن کشور به مرض مزمن مزدوری، جاسوسی و خیانت آلوده نشود. داشتن یک فرهنگ و ادبیات مردمی، متعهد، پاک و نان به نرخ روز نخور، از اولین ضروریات آن کشور جهت بیرون رفت از بدبختی که در آن غوطه ور است، می باشد ولی داشتن چنین فرهنگ و ادبیاتی بدون داشتن افراد سالم، متعهد، مبارز و دلسوز به مردم و خاک، محال است. به گفته ویکتور خارا، شاعر و آواز خوان با احساس چیلیائی: شعر باید قلب زمینی داشته باشد و به کار زحمت کشان خلق بیاید. ولی زمانی که شعر، ادب و فرهنگ این خصوصیت خود را از دست می دهند، یعنی از فرهنگ و ادبیات مقاومت به مداحی جنایات تبدیل می شوند، آنوقت است که باید فاتحه آن ادبیات و فرهنگ را در آن کشور خواند.

زمانی که ادبیات و شاعر و شعر، قدرت خلاق افشاء گری و مردمی بودن خود را از دست می دهد و به ادبیات بی غیرتی و خنثی نویسی روی می آورد، آن ادبیات دیگر ادبیات مردم آن کشور نبوده بلکه آله ای است جهت سرنگونی آن مردم. وضعیت مخوفی که در کشور ما جریان دارد، بر ادیبان و شاعران این مرز و بوم بود تا این روز سیاه ملت را به قامت شعر در آورده به آسمان طنین انداز نمایند و باشعراهای خنجر گون شان، گلوی جنایات و جنایت کاران را بفشارند، سکوت و تسلیم طلبی در این برهه نهایت شرف باختگی و وجدان فروشی است ولی چیزی که خطر ناک تر از آن است و زخم های ملت را ناسور می سازد، این است:

همین شاعران بی وجدان به جای این که حداقل اینهمه فجایع را با سکوت برگزار کنند، در راستای هر چه نهادینه شدن و بیشتر شدن جنایات و انسان ستیزی نوحه سرائی کرده و خود را به دامان کفتاران وحشی بیندازند و به افتخار فاجعه آفرینی اربابان شان، شعر بسرایند و مقاله ترتیب بدهند. در وطن عزیز ما افغانستان از این دست شاعران و به اصطلاح فرهنگیان آگاه و دخیل در مسائل سیاسی هر چه دلتان بخواهد، یافت می شود و هر چیزی را می توان در شعر و فرهنگ شان یافت، مگر ادبیات مقاومت و بیداری!

این شاعران، ادیبان و فرهنگیان چنان باچنگ و دندان به چالپوسی و نوحه سرائی جنایات چسبیده اند و چنان از مردمی بودن، با وجدان بودن و روشنفکر بودن فاصله گرفته اند که این دره عمیق را با هیچ چیزی نمی شود پُر کرد. زمانی، بعد از آزادی فرانسه از تحت اشغال نازی ها، ژان پل سارتر در مقاله "جمهوری سکوت" نوشته بود:

"...بر برابر جلادان خوش بنیه، تر و تمیز وبا البسه پر زرق و برق که بر پوست و گوشت نکبت زده آنها می خندیدند، و آنها (روشنفکران آزادیخواه و شاعران متعهد - تفسیر از من است) با وجدان پاک و قدرت بی پایان نشان می دادند که حق را به جانب خود می دانند. وبا وجود این، آنها در عمق این تنهایی، از دیگران، از تمام کسان دیگر، از تمام رفقای نهضت مقاومت دفاع می کردند. یک کلمه کافی بود که ده یاصد نفر را باز داشت کنند..."

ولی شاعران خنثای وطن ما با وجدان های خوابیده در صورتی که دالر در پیش چشم شان زرق برق بزند، نشان داده اند که حق و ناحق نمی شناسند، از نهضت مقاومت، نهاد معامله گری ساخته اند و در بدل دالر از هرکسی به دفاع بی می خیزند و در جهت بهره بری بیشتر از انعام های شان، برای شان شعر می سرایند، مگر در جهت دفاع از مردم و خاک، زبان شان بند می آید. این شاعران نشان دادند که حاضر اند ده، صد و هزار ها سخن در مدح جنایت کاران بگویند، تا یک دالر به دست آورند. این است تفاوت شاعران و به اصطلاح فرهنگیان ما با فرهنگیان فرانسه در آن زمان.

مقاله ای را که اکنون از نظر گذراندم، نوشته ای بود به قلم "پرتو نادری" یکی از شاعران خنثا، بی وجدان و مزدور که خلاف میل دیگران، خوش دارد تا مردم او را شاعر آزاده و مقاوم بگویند ولی هیچ تشریح نمی دهند که این مقاومت او در کجاست و در چه زمینه، در زمنیه این که حاضر است به هر ذلت و پستی تن دهد تا یک لقمه چرب تری به دست بیاورد؟

عنوان مقاله اینطور آغاز گردیده بود: "و این تدیس های ذهنی ما". مقاله به تاریخ ۱۳۹۲/۰۶/۰۶ در سایت "جمهوری سکوت" یا "ارزگان دات آرگ" به نشر رسیده بود، کوشش پرتو نادری در این مقاله بر این است که خود را یک روشنفکر کاملاً به دور از هر نوع خرافه پرستی، اسطوره پرستی، و یا به گفته خودش بت پرستی ثابت کرده و دیگران را به خاطر داشتن همین خصوصیت از صحنه زندگی نیست بسازد، اما افسوس! ای کاش پرتونادری خودت همین وجدان آگاه و بیدار را می داشتی تا سر مزدوری به پیش جنایت کاران وحشی خم نمی کردی و ناب باقی می ماندی (چیزی که ادعای خودت است) و آنوقت حق داشتی که دیگران را به باد تمسخر و استهزاء بگیری و تازیانه های روشنفکری بزنی ولی چه کنیم که خودت بی وجدان ترین بی وجدان ها هستی و ژولیده فکر ترین ژولیده فکر ها هستی، پس گفتنی دیگ به دیگ دان که تو سیاه هستی، بیشتر یک حماقت و کودنی است تا روشنفکری.

" این بت های ذهنی بیشتر به همان مابین های کار گذاشته شده در یک جایگاه مسکونی می ماند. می دانیم که مابین های کار گذاشته شده در زمین ها و جایگاه های مسکونی می تواند امنیت زندگی انسان ها را بر هم زند، زیان های بزرگ جانی و مالی به بار آورد، بخش های از بدن انسان ها را از از بین ببرد..."

چه خوب تعبیری کردی پرتو نادری از این بت هائی که خودت یکی از پرستندگان شان هستی! به راستی همین بت ها نتیجه بس خطرناک تر از «مین های کار گذاشته شده» در جاهای مسکونی می باشند، چون این مین ها باعث به وجود آمدن بت های شما نشده اند بلکه همین بت های شما هستند که ما را با «مین های کار گذاشته شده» آشنا ساختند و سرنوشت مردم ما را به آنها عجین ساختند، آقای پرتو نادری!

در این که این مین ها چه عواقب خطرناکی دارند، هیچ شکی نمی توان داشت وحتا ضرورت این نیست که کسی آمده و نتایج «مین های کار گذاشته شده» را باز گو کند، سرنوشت هر روزه مردم ما در نقاط وطن ما، شاهی بسیار خوبی است تا کسی عواقب «مین های کار گذاشته شده» را بدانند، هرچند که شما به سرنوشت مردم ما کوچکترین اهمیتی قائل نیستید تا از آن باخبر باشید که همین بت های شما و «مین های کارگذاشته شده» به چه سرنوشتی مواجه ساخته اند ملت ما را؛ و اربابان تان اهمیت دانه جو را به زندگی مردم ما نمی دهند ولی چیزی که کاملاً ضرورت دارد تا آگاهی آن به مردم رسانیده شود این است: روشنفکران ژولیده فکر و بی وجدان، بی غیرت و خنثا نویس که وظیفه مداحی و مرحبا گفتن به جنایات «بت های ذهنی»، اربابان شان و «مین های کار گذاشته شده» را به عهده گرفته اند، به مراتب خطرناک تر و پست تر از بت ها و مین عمل می کنند. اگر بت ها و مین ها علناً و به صورت عینی بالای مردم و خاک ما جنایات روا می دارند، روشنفکران خود فروخته و بی وجدان در لباس دوست و هم سرنوشت، مردم ما را به سوی قتلگاه راهنمایی می کنند، چون مردم دشمن رو در روی خود را به بسیار آسانی از دیر باز تا کنون شناخته و از آنها متنفراند ولی شناختن آن دشمنان مردم مشکل است که در لباس دوست در آمده و به اصطلاح عامیانه، ملت را از پشت خنجر می زنند، بلی آقای نادری این چنین دشمنان ترسناک تر از دیگران است، مگر نه این است که "گوسفند بیشتر از طرف گرگ های فریب می خورند و به دام شان می افتند که به لباس میش در آمده اند"

" دولت ما سرانجام بر نخستین مقام فساد در سطح جهان ایستاد. این در حالی است که شهرکابل شاید هم اکنون یکی از آلوده ترین شهرهای جهان می باشد. شاید هم در آلودگی خود یگانه جهان باشد. این امر گاهی ما را در شناخت خود نا توان ساخته است که چگونه این همه آلودگی و فساد را می توانیم با شکیبائی بپذیریم. دولت فاسد، زمین آلوده ، هوای آلوده، آب های آلوده، فضای آلوده ! در زمین آلوده گام می زنیم، دولت آلوده با فساد ما را رهبری می کند، هوای آلوده را تنفس می کنیم، آب های آلوده را می نوشیم؛ اما زیانبار ترین آلودگی همان است که ما با ذهن آلوده به داوری بر می خیزیم...."

آقای پرتو نادری!

کسی را که اولین بارش باشد با نوشته های تو آشنائی پیدا کند و خصوصاً برای اولین بار این مقاله را به خوردش بدهی، شاید بتوانی فریبش دهی و "هوم هوم" چین پیشانی خود را باز کرده، نکتائی خود را درست کرده و مثل "سنجی دات" هنر پیشه مافیائی و معتاد کشور هندوستان، دست خود را به موهای درازت بکشی و «بچه فلم» نمائی کنی ولی کسانی که به گفته عوام: "پوستت را بعد از مشکوله (۱) هم می شناسند" بهتر است با آنها از روشنفکری خودت سخن به میان نیاورده و ملانصرالدین وار از کنار مسائل رد شوی. "ملا نصرالدین روزی در یک مجلس نشسته بود، هریکی از حاضرین در مجلس یک خاطره ای از جوانی هایش صحبت می کرد که دلالت بر شجاعتش باشد، نوبت به ملا رسید، ملا بعد از خم وچم وگلو خالی کردن شروع کرد به قصه کردن یکی از خاطره های دروغینش که همان حالا در ذهنش ساخته بود، ملا گفت: روزی در یک میدان که گاوجنگی خطرناکی برگزار شده بود، هر قهرمان شجاعتش را به نمایش می گذاشت و نشان می داد که آیا برپوشت یکی از آن گاو ها سوار شده می تواند یانه، هیچ کسی این کار را کرده نتوانست تا این که نوبت به من رسید و من هم پاچه را بالا کرده و داخل میدان شدم (در این اثنا کسی از دروازه داخل شد که کاملاً از اوضاع جوانی ملا باخبر بود، ملا که نمی توانست به دروغش با وجود حضور داشت آن رفیق قدیمی اش ادامه دهد، حرف اش را اینطور خاتمه داد): یکی دو دور در

داخل میدان زدم و هرچه سعی کردم جرأت نتوانستم به گاو نزدیک شوم" توهم آقای پرتو نادری شرمتم باد که باوجود اینهمه جبین سائیدن بر آستان مزدور ترین افراد، ادعای روشنفکر نمائی داری. به تصاویر زیر توجه کنید:



آقای نادری را می بینید چطور وبچه محبتی در پیش روی عطاءمحمد، «نور» «پرتو» می کند.

عطاءمحمد یکی از جنایتکار ترین و مزدور ترین افرادیست که خون هزاران افغان بی گناه هنوز همچون لکه ننگ بردامنش پیداست. از موتر دزدی گرفته تا غصب زمین، مافیابگری انسان، تجارت مواد مخدر، تجارت طلا به دویی و هرآنچه اعمالی که زینده جنایتکاران، قاتلان و مزدوران است، عطاءمحمد به تنهایی در خود دارد؛ با این وجود مزدوری، چاکر منشی، کاسه ایسی، خود فروختگی و بی غیرتی به طاقت صد می خواهد تا کسی هم رکاب جنایتکار ترین افراد شده وحتا در منزله پست تر از آن قرار گیرد که حاضر به تعظیم در پیش جنایت کاران شود، به مانند پرتو نادری!



تصاویر بالا نشاندهنده چه چیزی است؟ این که پرتو نادری روشنفکر است آگاه و با وجدان که باهیچ حیوان صفتی سر سازش ندارد و حاضر است دستانش قطع شود و به پای چوبه دار برود اما از خواندان و سرودن «ادبیات مقاومت» و شعر مردمی دست نکشد، یا این که نه، مزدوریست که همانند حیواناتی که برای توتّه استخوانی، از هر نوع پارس کردن و تا آخرین صدا، امتناع نمی ورزند و درگرم و سرما پیش هر دروازه ای می ایستند تا این که از کثافات شب مانده خانه چیزی نصیب شان شود؟

من بر این باورم که این مقایسه، مقایسه چندان عادلانه ای نیست، زیرا وفاداری آن حیوان زبازد خاص و عام است و همه می دانند که کسانی که چنان حیوانی را باخود نگه می دارند، صرف به خاطر کثافات خوردنش نیست بلکه دلیل اصلی نگهداشت حیوان مورد نظر به خاطر وفاداری اش می باشد تا صاحب خود را از هر نوع ریسک

وخطری در امان نگهدارد و تا این که خودش از پا نیفتاده، نمی گذارد به صاحبش آسیبی برسد و برهمگان معلوم است که چنین حیوانی، هر روز صاحب نیز بدل نمی کند، ولی این هم یک موضوعیست که همگان برآن واقفند: نادری ذره ای از وفا و حیثیت در وجودش نهفته نیست و هر روز بستر تبدیل می کند، هر طرف لقمه اش چرب تر و استخوان دار تر بود، بدون کوچکترین آزر می به همان طرف میلود، از اینجاست که می گویم همتراز خواندان با وفا ترین حیوان با پست ترین، بی وجدان ترین و خنثا ترین انسان، مقایسه ای است، کاملاً نا عادلانه! پرتو نادری دریکی از شعرهایش چنین «پرتو» افشانی می کند:

"غمهای من سخت تر از آن است

که در شراب حل شود .

محللهای ساده روزگار

آنهایی را حل میکنند

که از اول هیچ بوده اند"

گل گفتی آقای پرتو نادری!! چون به گفته خودت کسی که غیرت و وجدان داشته باشد به این زودی خود را و شرف خود را نمی فروشد، عزت و ننگ خود را از دالرو دینار و .. با ارزش تر می پندارد و باز هم به گفته عوام: هر لحظه پیش هر دروازه ای غف نمی کند ولی چه چاره؟ افسوس که خودت از چنین کسانی چنان فاصله داری که هیچ قابل مقایسه نیست. درست است که شاید غمهای تو را شراب حل کرده نتواند، چون شراب برای حل غمها نیست و این را خودت می دانی، دواي درد و غم تو آقای نادری فقط مبلغ ناچیزی از جانب بادارانت می باشد و بس! فقط کافیهست انعامی از جانب عطاء محمد دریافت داری و آنوقت دیگر نشانی از غم در وجودت نمی توان یافت. پرتو نادری، بی وجدان ترین به اصطلاح شاعری که خود را «شاعر مقاومت» می خواند، گاهی اوقات از شاعران آزاده ای چون: ناصر خسرو، نیمایوشیچ، احمدشاملو، خسروگل سرخی، برتولت برشت، عبدالرحمن لودین، سرور و اصف، پروین اعتصامی، ناظم حکمت، داوود سرمد و دیگر شاعران زنده یاد که به گفته ناصر خسرو دُر دری را به پای خوکان نیندازند، یاد می کنند ولی نمی فهمند که این چسناله های شعر گونه اش چه توهینی را به شعر و شاعران آزاده روا می دارند. راستی آقای پرتو نادری تو که می گفتی باهیچ شرابی نمی توان غم های تو را حل کرد پس چطور شد که این قطعه شعر را سرودی:

من استعداد بزرگی دارم

و پس از پنجاه سال تجربه

حقیقت خوشبختی را کشف کرده ام

که باید جوی از غیرت کم کرد

و نان به نرخ روزگار خورد.....(استعداد بزرگ- پرتو نادری)

بلی! این است آن حقیقتی که بیان داشتی، به راستی هم شارلاتان هائی از قماش خودت باید به نرخ روز نان خورند ولی دروغ می گوئی که «باید جوی از غیرت کم کرد» بدون هیچ نگرانی من ضمانتش را می کنم که توهیج وقت غیرت نداشتی تا از آن کم کنی و گرنه:

"بگذار

بگذار

دلقگان یاوه روزگار

